

کلمهٔ پارس (پارسی، به لفظ اوستایی به معنی دارای پرش طولانی) در لغت سکایی / ترکی به معنی پلنگ (پرننگ) است؛ بنابراین درفش کاویانی (یعنی درفش شاهی) از پوست پلنگ / یوز پلنگ (پلنگ جنگی و شکاری) بوده است و اما در اینکه ستارهٔ زیبای آن مد نظر رعایای یهودی هخامنشیان قرار گرفته بوده، شک و تردیدی نیست؛ چه خود داودی که این ستاره به وی منسوب است همان کورش دوم (توس) سردار محبوب کیاخسار (کیخسرو، هووخستره) نابود کنندهٔ امپراطوری برده داران جابر آشور بوده است. چنانکه می دانیم گزنفون کورشنامهٔ خود را در باره همین کورش دوم یعنی نیای کورش معروف (کورش سوم، ثراتونه، فریدون) نوشته است. ولی یهود وی را علاوه بر کورش دوم در مقام پسرش کمبوجیه دوم نیز قرار داده اند، چه سلیمان (مرد صلح) شخصیت معروف و بزرگ تورات در عرصهٔ تاریخ کسی جز کورش سوم نبوده است؛ بی جهت نیست که قبر همین کورش در مشهد مرغاب، مادر سلیمان (در اصل مزار سلیمان) نامیده شده است. سوای این در اساطیر ترکی کهن اَران یعنی اسوٰه ده ده قورقود حلقه واسط اسطورهٔ نبرد داود با فلسطینیان با کورش دوم (توسه) با مهاجرین سکایی شمال بین النهرین یعنی کیمریان کردوخی، تحت نام کاراجیک چوپان (چوپانی که جنگجوی بزرگی است) ذکر شده است. می دانیم که خود نام کورش در لغت پهلوی به معنی قوچ است. برای آشنایی با مطابقت اصل داود و سلیمان با کورش دوم و سوم بخشی از مقالهٔ کورش و زرتشت خود را که در این رابطه است، در اینجا می آوریم: با توجه به زمینهٔ مطالعات قبلی خواستم از مندرجات تورات کمک بگیرم که این مستوجب آن میگردید که خاندان سلیمان تورات را با هخامنشیان شاخهٔ انشان (خانوادهٔ کورش) به طور اساسی مقابل هم گذاشته و مقایسه کنم این علاوه بر کشف اینهمانی آنان سند اضافی درباب هخامنشیان گردید. برای مثال تورات میگوید که برخلاف گفته کتسیاس، سپیتمه (یهویاداع تورات) پدر سپیتاک (زرتشت، زکریا) به دست کورش کشته نشده بلکه به مرگ طبیعی در گذشته است. در پیگیری نام زکریاهای تورات و انجیل و قرآن به نام چهار زکریا رسیدم که هر چهار تایی آنان را بلا استثناء با پدر زرتشت و خود وی مطابق یافتم. با این مقدمه مقالهٔ قبلی را که تحت نام پشوتن اوستا (کورش سازندهٔ سد ذوالقرنین دربند داریال قفقاز، سفیانی شیعیان) و خانواده و کنگ دزهای او تنظیم شده بود در اینجا آورده و مطالب تازه را نیز ضمیمهٔ آن مینماییم: در تورات از کورش تحت چهار نام نوح (جاشین لمک = آستیگ)، توبل قائن (جهاندار)، سلیمان (مرد صلح) و خود کورش اسم برده شده است که از این میان در نام سلیمان با نام بانی افسانه ای اورشلیم (شهر صلح و سلامتی) یکی گرفته شده چه کورش فرمان تعمیر و ساخت شهر اورشلیم و معبد آن رصادر کرده بود. و در مقام نوح (آن که زنده ماند، یا تسلی دهنده = فارقلیط مسیحیان) وی با اوتناپشتیم

(آن که حیات جاودانه یاقوت و در دریای مازندران زیست میکند) در هم آمیخته است. شاید از همینجاست که در اوستا زادگاه فریدون (کوروش) مملکت چهارگوشه ورنه (گیلان) گرفته شده است. به هر حال اوستا آنجاییکه می گوید "ثراتتونه (کوروش سوم، فریدون) قایقران پائوروه (پاینده راه قایق یا پاروزن) را به صورت مرغی در آورده و به آسمان فرستاد" که این همان کبوتر-زاغچه اوتنایشتمیم (نوح اساطیری) می باشد که برای پیدا کردن خشکی از کشتی به هوا فرستاده شده بود. در فرهنگ نامهای اوستا تألیف هاشم رضی اسطوره پائوروه برفنواز به نقل از یشت پنجم چنین آمده است: "از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسورناهدید را بستای، کسی که او را پائوروه ویفره نواز ستایش نمود، وقتی که یل پیروزمند فریدون وی را در هوا به صورت یک مرغ به پرواز نمودن واداشت. از این جهت او سه روز و سه شب در پرواز بود. نمی توانست در آن فرود آید- در در انجام سومین شب او به سپیده دم رسید، در گاه بامداد روشن و توانا به اردویسورناهدید (الهیة آبها) ندا در داد- ای اردویسورناهدید، الهیة رودها، به یاری من بشتاب، مرا اینک پناه ده اگر من زنده به زمین اهورا آفریده و به خانه خویش رسم هر آینه من از برای تو در کنار آب رنگها (رود سیلابی دجله) هزار زور از روی آیین تهیه شده و تصفیه گردیده، آمیخته به شیرنیاز خواهم آورد. آنگاه اردویسورناهدید به صورت دختر زیبایی بسیار نیرومند خوش اندام، کمربند در میان بسته راست بالا، آزاده نژاد و شریف از قوزک پا به پایین کفشهای درخشان پوشیده، با بندهای زرین آنها را محکم بسته، روان شد. او بازوانش را محکم بگرفت چست و چالاک، طولی نکشید که او را در یک تاخت تند، سالم بدون ناخوشی و بی صدمه، همان طوری که در پیش بود به زمین اهورا آفریده، به خان و مانش رساند. او را کامیاب ساخت اردویسورناهدید، کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد، کامروا می سازد." حادثه توفان بزرگ علاوه بر کوروش بر پادشاه معروف ماد یعنی هووخستره (کیاخسار ویران کننده آشور) هم - که همان خضر جاودانه روایات اسلامی است - نسبت داده شده است. به هر حال هردوی اینها سرزمین متمدن بین النهرین زیر سم ستوران خود قرارداد داده بودند. حادثه سیل بزرگ (یا همان توقان نوح تورات) به صراحت در داستان کودکی کوروش که هرودوت به عنوان روایا نقل نموده ذکر گردیده است: هرودوت در کتاب اول تاریخ خود بند ۱۰۷- ۱۳۲ می آورد: "آستیگ آخرین پادشاه ماد شبی در خواب دید، که از دخترش موسوم به ماندانا (در واقع مادر زرتشت، پسر خوانده کوروش) چندان آب رفت که همدان و تمام آسیا غرق شد. شاه از مغها تعبیر این خواب را خواست و آنها به قدری شاه را از آتیه ترسانیدند که او جرئت نکرد دختر خود را به یکی از بزرگان ماد بدهد. زیرا می ترسید که به یکی از بزرگان ماد بدهد. زیرا می ترسید که دامادش مدعی خطرناکی برای تاج و تخت او گردد. بالاخره دختر خود را به کامبیز (کامبوجیه دوم) که از نجبای ماد و مطیع بود، داد چه او را شاه ماد از یک نفر مادی حد وسط پست تر و بی

ضررتر میدانست. به خصوص که کمبوجیه دوم (آئویه اوستا، لفظاً یعنی قانع) شخصی بود ملایم و آرام. پس از آن در سال اوّل این ازدواج، شاه ماد در خواب دید، از شکم دخترش تاکی روئید، که شاخ و برگهای آن تمام آسیا را پوشاند، تعبیری که مغها از این خواب کردند، به مراتب بیشتر از خواب اوّلی بر وحشت او افزود... " بی تردید قسمت اوّل این اسطوره تولد کورش سوم که میگوید از ماندانا چندان آب برفت که همدان و تمام آسیا غرق شد و با تعبیر دیگری که از آن میشده، مثلاً ارتباط داده شدن آن با توفان و بارش برف عظیم زمان جمشید (مانوح تورات، هودقرآن) مورد توجه نویسندگان تورات قرار گرفته است و ایشان اسطوره کورش را در دو قسمت ذکر کرده اند: یکی طبق خبر هرودوت به عنوان نواده دختری لمک (آستیگ) یعنی توبل قائن (جهاندار) و دیگری چنانکه ذکرش رفت در نقش اوتنایشیم (یعنی آنکه به حیات جاودانه دست یافت، همان اوتراهیس یعنی بسپاردانا) یا همان نوح (آنکه زنده ماند یا تسلی بخش) جایگزین نموده اند. پس بی جهت نیست که کورش سوم تحت نام پشوتن ( سازنده سد آهنین در بند داریال قفقاز، همان ذوالقرنین قرآن، یا همانکه در روایات شیعیان به نام بدرش آئویه، سفیان و سفیانی نام گرفته است) در اساطیر زرتشتی جزء معروفترین جاویدانیهاست. سندی که جای تردیدی در این جایگزینی و دو قسمتی کردن اسطوره فرزند و خلف توراتی لمک ( آستیگ، لفظاً یعنی ثروتمند) یعنی نوح (کورش سوم، فریدون) باقی نمیگذارد همانا اسامی پسران وی یعنی سام و حام و یافث می باشد که نسخه بدل اصل ایرانی آن یعنی برادران سلم و تور و ایرج است: با اندکی دقت و تفحص در معانی عبری و کلاً سامی و همچنین ایرانی آنها معلوم میشود که روایت توراتی مطابق اصل ایرانی آن سلم و تور و ایرج به ترتیب آمده است: چه کلمه سام (شام) در عبری و عربی معانی معروف، بزرگ را می داده است که این مطابق معنی سلم اساطیر ایرانی می باشد. که به جای مگابرن برادر بزرگ زرتشت است: معنی لفظی سلم به زبانهای ایرانی سرور بزرگ میباشد که این لقب برادر بزرگتر سپیتاک زرتشت (ایرج) یعنی مگابرن (وهیشتاسپ) پسر خوانده بزرگ کورش سوم بوده است. خصال برجسته تاریخی کمبوجیه سوم فرزند کورش سوم یا همان تور شاهنامه فردوسی (لفظاً یعنی وحشی و دلیر و نیرومند) وی را با حام (سیاه) مطابق میگرداند. و سر انجام یافث (یعنی وسیع و تنومند) که پدر اساطیری ملل هندواروپایی به شمار رفته کسی به چز سپیتاک زرتشت (زریادر، زریبر) یعنی همان تنائوکسار (یعنی بزرگ تن، بردیه، ایرج) پسر خوانده معروف کورش و داماد وی نبوده است. نام زرتشت به زبان ساده به معنی دارنده تن زرین میباشد و این با توجه به اینکه وی و برادرش که ملقب به سلم است از نسل دوراسرو (یعنی صربهای دوردست، بوسنیها) یا همان قوم سلم شاهنامه (سئیریمه اوستا، کرواتها، کلاً صربوکرواتها) به شمار رفته، اسم و لقب کاملاً با مسمایی برای وی بوده است. گفتنی است که طبق گفته کتسیاس طیب و مورخ دربار پادشاهان میانی هخامنشی کورش بعد از پیروزی بر

آستیگ، سپیتمه داماد و ولیعهد وی را نیز مقتول ساخت و با آمیتیدا (ماندانا) دختر آستیگ و همسر سپیتمه و مادر سپیتاک (زرتشت) و مگابرن (وهیشتاسپ) پسران سپیتمه ازدواج کرد و این دو برادر را به ساتراپی ولایات بلخ و گرگان انتخاب نمود. این سپیتمه (هوم) که کتسیاس میگوید به عنوان جانشین آستیگ در نظر گرفته شده بود در اساطیر زرتشتی بسیار معروف است ولی اسطوره‌ی وی با جمشید، خدای میرای خورشید هندوایرانیان در هم آمیخته است. دلیل یکی شدن این اسامی شاید این بوده که سپیتمه (پوروشاسپ) و برادرش آراستی دوقلو بوده اند چه یمه (جم) به اوستایی به معنی دوقلو است. شاید هم آن از تلخیص تلفظ القاب وی یعنی هوم وهئورمه (دارای گله خوب) حادث میگرددیده است فی المثل مردم شهرستان مراغه (ایرانویج باستان) اغلب حرف "ر" را -چنانکه در نام هئورمه وجود دارد- "ی" تلفظ میکنند. به هر حال جمشیدی که در ایرانویج (شهرستان مراغه) با اهورامزدا به گفتگو مینشیند همان سپیتمه - هومه (پوروشاسپ، پُر اسب) پدر سپیتاک زرتشت است که حاکم این منطقه بوده و افراسیاب (مادیای اسکیتی) را در اینجا گرفتار کرده است. بنابراین چنانکه از مندرجات بخش وندیداد اوستا برمی آید حادثهٔ توفان برف و سیلاب (توفان نوح) به وی نیز منتسب بوده است. از مندرجات زامیاد یشت اوستا به وضوح معلوم میشود که وی واقعاً بدست کورش (لفظاً یعنی قوچ) کشته شده است چه در آنجا قاتلان وی را سپیتوره (برهٔ سفید و مقدس) و اژی دهاک (ضحاک، آستیگ) ذکر کرده اند. و اسطوره وی به قدری معروف بوده که تحت نام زکریا و هود به نویسندگان روایات تورات و انجیل و قرآن رسیده است چه نام زکریا (دارای حافظهٔ خدایی) با لقب معروف سپیتمه یعنی هوم (هئومه، در معنی دارای دانش خوب و درخشان) مترادف و همسان میگردد. پس بی جهت نیست که در اساطیر اسلامی ذکرها نیز همانند جمشید با درختی که در تنهٔ آن پناه گرفته (لابد منظور هوم) ، اره میشود. گفتنی است که در اساطیر هندوان نیز یکجا بودا (زرتشت) پسر سومه (هوم) و نیای سلالهٔ ماه به شماررفته است و جای دیگر مانو ویوسوت (دانای دور درخشنده= و تراهایس بابلیها، نوح تورات) به عنوان هفتمین مانو پدر دوقلوهای ماه و خورشید یعنی یمه و یمی ذکر شده است و جایی دیگر بودا (زرتشت) خود به عنوان جاودانه آیین بودایی به بودای پنجم ملقب شده است. در اساطیر کاسیان (اسلاف لران) و همچنین اساطیر کافرهای پاکستان و افغانستان ایمریا (سروردانا و ایزد خاندان پادشاهی) هم به جای اهورامزدا-برهما و هم به جای یمه (جمشید، ایزد میرای خورشید) میباشد. در گرشاسبنامهٔ اسدی طوسی ، زرتشت (هومان) تحت نام تور (پهلوان= تنائوکسار)، پسر جمشید (هوم) شمرده شده است. براین اساس در انجیلها یحیی (در معنی زنده می ماند) که پسر زکریا به شمار آمده مطابق خود همان سپیتمه زرتشت از جاودانان معروف زرتشتی، جدّ و معرفّ و یاور منجی موعود (سئوشیانت) است. در کتب پهلوی هوم عابد (جمشید تاریخی) تحت نامهای هوم و ون جوت بیش (درخت رنجزدای) جاودانی

ایرانویج (شهرستان مراغه) به شمار آمده است. چون یحیی انجیلها نیز مبشر خبر آمدن منجی مسیحیان یعنی عیسی مسیح می باشد، بنابراین هوم (هود، دانای نیک) و هومان (پسر هوم، یعنی زرتشت) اصل زکریا و یحیی اساطیری انجیلها بوده اند..... چنانکه در آغاز اشاره شد خانواده داود و سلیمان همان پادشاهان هخامنشی شاخهٔ انشان می باشند ما در اینجا به معرفی اعضاء آن و پادشاهان مادی مقدم بر آن میپردازیم: قیس (نیرومند) و پسرش شائول (مقتول، مطلوب) یا همان طالوت قرآن یعنی جوان زیبا و یوناتان (بخشیدهٔ خدا) پسر شائول به ترتیب مطابق با پادشاهان مادی خشتی (نیرومند، کاوس)، فرائورت (فرود، مقتول) و کیاخسار (متوشائیل تورات، مرد خدا) می باشند. سلسلهٔ بعدی (خاندان داود) تورات مطابق اصل آنها پادشاهان هخامنشی شاخهٔ انشان است که تنها فرق اندکی با مندرجات تاریخ هرودوت دارد: آرام (عالی) به جای ایرج (نجیب) ایزد قبیله ای ایرانیان است. عمیناداب (آزاد منش) همان هخامنش (دارای منش دوستانه) است. پسر وی نحشون (پیشگو) همان چیش پیش اول (قضاوت پیشه) است. شلمون (مرد صلح) به جای کورش اول است. بوغز (باشنده در عزت و نیرومندی) همان کمبوجیهٔ اول (کامروا) می باشد. عوبید (خدمتکار) همان چیش پیش دوم است. یسا (بخشیده و کامگار) همان کمبوجیهٔ دوم (کامیاب در جهان، ناتان تورات، آثوبهٔ اوستا به معنی قانع) است. داود (عزیز) همان کورش دوم (قوچ) سردار معروف کیاخسار (کیخسرو) بوده است؛ حتی نام حریف وی یعنی جلعاد (تنومند=توس شاهنامه) در اصل متعلق به خود وی بوده است. در اینجا به عمد یا به سهو خطایی هم رخ داده چه کورش دوم (داود) پدر یسا (کمبوجیهٔ دوم) بوده نه پسر او. سلیمان (مرد صلح) همان کورش سوم است. رحبعام (وسیع و تنومند) همان تنائوکسار (بزرگ تن، بردیده، سپیتاک زرتشت) است. پسر و جانشین وی ایبا (آقا سرور من است) مطابق اُرتدندر (فرمانروای مردان) پسر زرتشت است. یربعام (ضد مردمی) همان کمبوجیهٔ سوم است که به بدرفتاری بودن متصف بوده است و از پسر (در واقع جانشین و برادر خواندهٔ وی) یعنی زکریا (دارای حافظهٔ خدایی) نیز همان گئوماته زرتشت مراد می باشد.

درفش شکوهمند و سرفراز کاویانی چیست؟

درفش کاویانی بیگمان یکی از پرارزشترین پرچمهای جهان است که از روز آفرینش آدمی و خوی شهرگیری (تمدن) گرفتن، بر افراشته شده است. زیرا این پرچم چندین برتری به همه پرچمهای جهان دارد و فرادادهایی (امتیازاتی) که در آن است در هیچیک از دیگر پرچمها در سراسر جهان یافت نمیشود. ۱- این پرچم از دل مردم ستمدیده بیرون آمده و از یک پیشبند چرمی آهنگری دلاور که برای درهم کوبیدن ستم و شکنجه بیدادگران به پا خواست، فراهم آمده است. ۲- این پرچم مردمی است و بدست مردم ساده ولی دلیر کوچه و خیابان درست شده و پرچم رسمی کشور بشمار آمده و پذیرفته گشته است. ولی

همه پرچمهای دیگر جهان پیمانی (قراردادی) میباشند که از سوی گردانندگان کشور ساخته و پرداخته و به مردم پذیرانده شده اند. تا جایی که من بیاد می آورم هیچ پرچمی در جهان با رأی مردم و همه پرسی برپا نشده است. ازین رو کمتر خواسته مردم در آنها نمایان است. ولی درفش کاویانی بدست مردم ساخته شده و از میان آنها بیرون آمده است. ۳- هر کشوری پس از گزینش پرچم برای رنگها و نشانه های آن درونمایه هایی برگزیده است. ولی درفش کاویانی هنگام برافراشته شدن همه درونمایه (معنا و محتوا) خود را به همراه داشت؛ زیرا در پیکار با دشمن خونخوار و برای سرنگونی او پیشاپیش مردم به پا خواسته به جنبش و چرخش درآمد. ۴- این پرچم برای آزادی ایران زمین از دست بیگانگان چیره بر آن از دل توده های به خروش آمده برپا گردید. ۵- این پرچم زنده کننده ابرتنی، والایی و گران منشی (غرور) درهم کوبیده و نابود شده ایران و ایرانی است. ۶- این پرچم کهن ترین پرچم جهانی می باشد که به دست ایرانی برافراشته شده است. پس در جهان هیچ پرچمی را نمیتوان یافت که اینهمه فراداد، بویژه فراداد نبرد با اهریمن و سرکوبی بیدادگری و رهایی کشور از دست دشمن... همه را با هم داشته باشد. پس به جا و شایسته است که ما آنرا پرچم سرافراز خویش بدانیم و بر آن سر ستایش فرود آوریم. تاریخ نویسان در باره درفش کاویانی چه مینویسند؟ " تاریخ تبری " مینویسد که درفش کاویانی از پوست شیر بود و پادشاهان آنرا به زیب و زیور بیاراستند و زر و سیم و گوهر بر آن پوشاندند، آنرا " اختر کاویان " نیز مینامند که جز در کارهای بزرگ نمی آورند و جز برای شاهزاده ای که به کارهای بزرگ فرستاده میشد، بر نمی افراشتند. مسعودی در " مروج الذهب " آنرا از پوست پلنگ میداند که بر چوبهای بلند می آویختند. او درازیش را دوازده و پهنایش را هشت ارش نوشته است (هر ارش از نوک انگشت تا آرنج دست). در " برهان قاطع " و " فرهنگ جهانگیری " آمده است که درفش کاویانی چرمی از پوست پلنگ یا ببر بوده که آهنگران هنگام کار بر میان میبستند و کاوه آهنگر آنرا بر سر نیزه کرد و به نبرد با ضحاک پرداخت. استاد " اسکارمن " مینویسد که از سنجش سه بن مایه به دست آمده، تخته سنگ کنده کاری شده پمپی، سکه های دودمان " فرته کاره " و شاهنامه فردوسی چنین برمی آید که درفش کاویانی تکه چرمی پاره چهارگوشی بوده که بر بالای یک نیزه آویخته شده و نوک نیزه از پشت آن بسوی بالا نمودار بوده است. بر روی این چرم آراسته به پرنیان و ابریشم و گوهرهای ناب، ستاره ای میدرخشیده است. این درفش چهار پره داشته است که در هسته آن دایره کوچکی دیده میشود و در بالای آن همین دایره به چشم میخورد. در بخش پایینی چرم، چهار رشته نوار به رنگهای گوناگون سرخ و زرد و بنفش آویخته شده است که در نوک آنها گوهرهای ناب آویزان میباشند. در نمایشگاه باستانی لوور پاریس در بخش ایران کاسه

هایی یافت میشوند که در ته آن درفش کاویانی کشیده شده و بر روی آنها نوشته شده است: ۴۶۰۰ سال یش از زادروز مسیح؛ بدینگونه دست کم کهن بودن درفش کاویانی تا ۶۶۰۰ سال پیش میرود.

درفش کاویانی چگونه برپا گردید؟ فردوسی توسی استاد سخن و قهرمان سترگ پیکارجوی تاریخ ایران که با قلم، منش زخم خورده ایرانیان را مرهم نهاد و درمان کرد و آنها را به منش از دست رفته شان آگاه نمود و به خویشان خویش برگرداند، از درفش کاویانی بارها از " اختر کاویانی " یاد کرده است و در برپا خیزی " کاوه آهنگر " چگونه درست شدن آنرا بازگو میکند که چنین است: پس از آنکه کاوه آهنگر در بارگاه ضحاک ماردوش، به بزرگان بیخرد پیرامون ضحاک میتازد و نامه ای را که آنها برای این خونخوار بیدادگر دستینه (امضا) کرده و او را مردی نیکوکار، نیک سرشت، برجسته و مردمدار شناسانده بودند، از هم میدرد، همراه فرزندش از بارگاه بیرون میرود و به میان توده های به خشم آمده میدود و با پاره کردن پیشبند چرمین خود و بر نیزه کردن آن، پیکاری سهمگین و دشمن کوب را پی میریزد که در این باره فردوسی بزرگ چنین میسراید:

بر او انجمن گشت بازارگاه\*\*\*چو کاوه برون شد ز درگاه شاه

جهان را سراسر سوی داد خواند\*\*\*همی بر خروشید و فریاد خواند

بپوشند هنگام زخم درای\*\*\*از آن چرم کاهنگران پشت پای

همانگه ز بازار برخواست گرد\*\*\*همان کاوه آن بر سر نیزه کرد

همانطور که در گفتار پیش گفته شد، کاوه بسوی فریدون میشتابد و او را می یابد و به یاری مردم او را پادشاه ایران زمین میخوانند. از اینرو فریدون با رایزنی مردم بر درفش کاویانی برسر نیزه که به جنبش درآورنده مردم پر خروش بود ارج مینهد و آنرا غوته ور در زر وسیم گوهری تابناک میکند:

سراندر کشید و همی رفت راست\*\*\*بدانست خود کافریدون کجاست

به دیدنش آنجا و برخاست غو\*\*\*بیامد به درگاه سالارنو

به نیکی یکی اختر افکند پی\*\*\*چو آن پوست بر نیزه بردید کی

ز گوهر بر و پیکر و زرش بوم\*\*\*بیاراست آنرا به دیبای روم

همی خواندش کاویانی درفش\*\*\*فروهشت زو سرخ و زرد و بنفش

این چرم بی ارزش پیشبند آهنگری، بدینگونه برجسته ترین و بزرگترین پدیده فروزانی میگیرد که بر تارک مینشیند و پرتو می افشاند. از آن پس هر پادشاهی که به تخت مینشیند و تاج شاهی بر سر مینهد به آن سوگند یاد میکند و بر پهنه آن زر و

گوهر می افشانند و بر آن ارج بیکران مینهد و آنرا میستاید و بر فراز سری افرازد و آنرا نماد شکوهمند آزادی و یکپارچگی و نیرومندی کشور بشمار می آورد:

به شاهی به سر بر نهادی کلاه\*\*\*از آن پس هرآنکس که بگرفت گاه

برآویختی نو به نو گوهران\*\*\*بر آن بی بها چرم آهنگران

بر آنگونه گشت اختر کاویان\*\*\*ز دیبای پرمایه و پرنیان

جهان را ازو دل پر امید بود\*\*\*که اندر شب تیره، خورشید بود

همی بودنی داشت اندر نهان\*\*\*بگشت اندرین نیز چندی جهان

رنگهای درفش کاویانی بررسیها و پژوهشگرهای گسترده نشان میدهد که درفش کاویانی چرم پاره چهارگوشی بوده که بر بالای یک نیزه که نوک آن از پشت نمایان بود، آویزان میشده است. در میان پرچم یک ستاره بزرگ یا چهار پره به چشم میخورد که به چهار گوشه آن پایان میافته است. در بالای آن اختر دیگری یافت میشد که چنبره کوچکی بود. بدینگونه در درفش کاویانی دو ستاره در میان و بخش بالایی یافت میشده است. در زیر آن در همه گوشه و کنارهایش، رشته نوارهایی که گویی تا پنج تا میرسید، آویزان بوده است که به زر و سیم و گوهرهای تابناک و ناب زیوربندی شده بودند. رشته های آویزان شده بخش زیرین چرم چهارگوش به سه رنگ سرخ و زرد و بنفش آراسته بودند. فردوسی برگزیدن این سه رنگ را از آن فریدون میدانند که خود درفش کاویانی را نیز به زیور و دیبای رومی و ابریشم و پرنیان نیز آذین بندی نمود که در همین باره سراییده است:

همی خواندش کاویانی درفش\*\*\*فروهشت ازو سرخ و زرد و بنفش

فردوسی در جایی دیگر نیز به همین سه رنگ انگشت میگذارد و میسراید:

ز تابیدن سرخ و زرد و بنفش\*\*\*هوا شد بسان پرند درفش

درونمایه رنگهای درفش سرفراز کاویانی چیست؟ رنگ سرخ رنگ روز " تیر " سومین روز هفته ایرانیان باستان

است که امروز به آن " چهارشنبه " میگویند. " تیر " نام فرشته باران نیز میباشد و به یاری و کوششهای اوست که زمین

از ریزش باران بهره مند و کشتزارها و مرغزارها سیراب و سبز و خرم میشوند. این رنگ نماد شکوه و توانایی، خروش و

جوشش، پایداری برای پاسداری و نگهبانی از مرز و بوم است. این رنگ بر روی پرچم کنونی که در زمان قاجاریه با دو رنگ

دیگر سپید و سبز که نشانه خانواده بنی امیه و بنی هاشم میباشد، دیده میشود. رنگ زرد رنگ روز " مهر " پایان



هفته است که امروز به آن " یکشنبه " میگویند. این روز نام فروغ و روشنایی را با خود دارد، زیرا زادروز " مهر تابناک " میباشد. این رنگ نشان پاکی و نیکخواهی، نمایانگر فر و بزرگی، روشنگر گران منشی و سروری و بازگو گر درخشندگی، فروزش و روشنایی است. رنگ بنفش

رنگ بنفش رنگ " اورمزد " چهارمین روز هفته است که امروز به آن " پنجشنبه " میگویند. این رنگ نشانه جنگاوری و دلیری و نبرد سرسختانه با دشمن و پیکار در راه آزادی کشور و نگهبانی از یکپارچگی و شکوه آن است. سرنگونی درفش کاویانی به دست تازیاندرفش کاویانی که نماد فر و شکوه آزادی سربلندی و بزرگی ایران زمین بود بدبختانه در هزار و چهارصد سال پیش در تازش تازیان به ایران از دست رستم فرخزاد سپهسالار ارتش ایران بر زمین افتاد و دیگر برافاشته نشد و این اندوه بر دل افسرده ایران پرستان همچنان برجا ماند. امروز بسیاری آنرا به دست فراموشی سپرده اند گروهی از آن یاد نمی آورند، دسته ای آنرا نمیشناسند، برخی بی انگار مانده اند... که همه اینها سخت دردآور و تلخ و رنج دهنده اند. درباره سرنگونی درفش کاویانی و ارزش آن بلعمی (ترجمه تاریخ تبری رویه ۳۰) مینویسد: "چون مسلمانان خزینه ملوک عجم غارت کردند، آن درفش پیش عمرابن الخطاب بماند. پس فرمود تا آن گوهرها بگشادند و آن پوست بسوختند." تبری در " تاریخ تبری " رویه ۱۶۰۰ تا ۱۶۰۳ پوشینه چهارم، مینویسد که در جنگ قادسیه ضررین الخطاب، درفش کاویانی را از ایرانیان به تاراج گرفت و دیگر تازیان آنرا به سی هزار درهم خریدند تا پاره پاره کنند و به فروش برسانند. بهای درفش کاویانی هزار هزار و دویست هزار درهم بود. مسعودی (مروج والذهب و معادل الجواهر رویه ۸۲ و ۸۳) مینویسد: " تا زمان یزدگرد سوم آنرا با رستم فرخزاد به سال ۱۶ هجری برای جنگ به قادسیه فرستاد و رستم کشته شد، درفش بدست ضررین الخطاب فهری افتاد و به در هزار هزار دینار تقویم شد. بقولی تصرف درفش بروز فتح مدائن و بقولی به روز فتح نهاوند در سال ۱۶ یا ۱۹ یا ۲۰ هجری بود." ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس، رویه ۳۲ تا ۳۹) مینویسد: درفش کاوه پس از پیروزی فریدون به زر و گوهر آراسته شد، علم مقدس ایران بود تا در جگ قادسیه بدست عربی از قبیله نخع افتاد. سعدابن وقاص آنرا جزو ذخایر و جواهر یزدگرد نزد عمرابن الخطاب فرستاد. عمر امر کرد که آنرا از چوبه برگرفتند و خود درفش را پاره پاره کرد و در میان مسلمانان تقسیم کردند